نگاه

تازه‌های انتشارات «نیلوفر»

صرف نظر از «چیزهای شخصی»

■ **پانیـد زرتابی:** آثاری وجـود دارند که مجذوب‌مان می‌کنند و آثاری هم هسـتند که ما را با خود می‌برند؛ کتاب‌هایی که ما را به بزرگ شدن وا می‌دارند و همین‌طور کتاب‌هایی که ما را به تنهایی‌مان بازمی‌گردانند. علاوه بر اینها اثری هم هسـت بـرای رویارویی؛ کتابی که به ما وفادار می‌ماند و صدایش در جست‌وجوی دیوانه‌وارمان در جاده‌های زندگـی همراهی‌مان می‌کند. آن صدا به گمـان آندره ورسـای، صدای فلوبر اسـت و به عبارت دقیق‌تر، صدای نامه‌های فلوبر. «نوشتن مادام بوواری» (حماقت، هنر و زندگی) کتابی اسـت که با این مقدمه آغاز می‌شود. این کتاب کوتاه دربردارنده نامه‌های فلوبر به لوییز کوله، در سال‌هایی اسـت که «مادام بوواری» را می‌نوشـت؛ رمان مهمی که نقطه عطفی اساسی در زندگی ادبی و در زندگی کوتاه فلوبر به حساب می‌آید. «نامه‌نگاری سال‌های بوواری، از یک سو سندی منحصر به فرد درباره تکوین روزانه اثری بزرگ اسـت و از سوی دیگر یک «ادبیات چیستِ؟» بسیار شخصی را به دست می‌دهـد که در آن فلوبـر از ورای نظراتش درباره هنر، رمان و نقد، با قلمی با نشاط به حمله‌های انتقام‌جویانه علیه حماقت و گروتسک زندگی دست می‌زند.» گفته‌اند

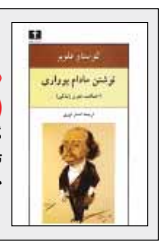

«نوشـتن مادام بوواری» (حماقت، هنر و زندگی)
گوستاو فلوبر
ترجمه: اصغر نوری
چاپ اول: زمستان ۱۳۹۰

فلوبر با حبس کردن خود در کرواسه (ملک شخصی‌اش) برای نوشتن رمانش هنر را مقابل زندگی انتخاب کرده بود. اما آندره ورسـای در مقاله کوتاه و مهمِ «فلوبر بین هنر و زندگـی» -که ابتدای کتاب آمده- می‌نویسـد: «تضاد بین زندگـی و هنر در مورد فلوبرِ همواره ضد و نقیض، معنای زیادی ندارد، چون از نظر اوِ زندگی کردن یعنی «بودن»، به طور تمام‌عیار... فلوبر هنر را در مقابل زندگی انتخاب نکرده اسـت. انتخاب او بسـیار اساسی است؛ انتخاب اصل در برابر کپی، در همه چیز... اگر او از «چیزهای شخصی» صرف نظر می‌کند به دلیل اجتناب از اشـتباه و گفتن دروغ‌های کوچک روزمره به خود و دیگران است؛ اجتناب از تقلب‌های ناچیز که با ادبیات شخصی عجین هسـتند.» بعد از این مقاله خواندنی، کتاب با مقدمه‌ای بر نامه‌های فلوبر این‌گونه آغاز می‌شود: «متنی که می‌خوانید یک متن جعلی است. فلوبر هرگز چنین نامه بلندی برای لوییز کوله ننوشـته اسـت.» و بعد توضیح می‌دهد که این نامه‌ها از میان نوشـته‌های فلوبر بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۵ برای کوله انتخاب و مونتاژ شـده: «نوعی ترکیب نمادین از نامه‌های فلوبر در سـال‌های بوواری.» «نوشـتن مادام بوواری» پرتره نویسنده بزرگی اسـت در حال خلق یکی از مهم‌ترین آثار داستانی ادبیات جهان؛ نویسنده‌ای که معتقد است: «نوشتن چیزی است بسیار وحشتناک و لذت‌بخش و آدم عادت می‌کند با سماجت به چنین عذاب‌هایی تن دهد و چیز دیگری از آن نخواهد.»

آگوست یا چهره هرروزه زندگی با دو دهان

■ «لبخند پای نردبان» داستان کوتاهی است از هنری میلر، نویسـنده مطرح آمریکایی که انتشارات نیلوفر به تازگی آن را منتشر کرده است. در پی‌نوشتِ داستان، که در آخر کتاب آمده، میلر درباره این داستان می‌گوید: «از میان تمامی داستان‌هایی که نوشته‌ام شاید این داستانی نامتعارف باشـد، که برای فرناه لژه نوشته شد تا همراه با ۴۰ تصویر از دلقک‌ها و سـیرک‌ها به چاپ رسـد... تا

لبخند پای نردبان
هنری میلر
ترجمه: فهیمه زاهدی
چاپ اول: ۱۳۹۱

پیش از آن هیچ وقت داستانی سفارشی ننوشته بودم... آرزو می‌کردم کاش به جای متن از من درخواست تصویر می‌شـد. پیش از آن تعدادی نقاشی آبرنگ از دلقک‌ها کشـیده بودم... آن طور که می‌گفتند یکی از دلقک‌ها شباهت زیادی به شاگال داشت، با وجود اینکه من هرگز نه شـاگال را ملاقات کرده بودم و نه حتی تصویری از او دیده بودم. زمانی که تلاش می‌کردم تا کار را شروع کنم کتابی کوچک از والاس فولی به دستم رسید که مطلبی تاثرانگیز درباره دلقک‌های روئو در آن نوشـته شده بود. به شـدت تحت تاثیر قرار گرفتم و به این فکر کردم که یک دلقک هستم و همیشه یک دلقک بوده‌ام.» هنری میلر آن گاه درمی‌یابد که سـیرک همان زندگی است، میدان کوچک فراموشـی. جایی که خـود را در آن گم می‌کنیم تا از خود بی‌خود شویم و بهت‌زده از آن بیرون می‌آییم هراسناک از چهره هرروزه جهان. «ما همچون دلقک‌ها نقش بازی می‌کنیم، مدام وانمود می‌کنیم، مدام رخداد بزرگ را به تعویق می‌اندازیم. در تقلای زاده شدن می‌میریم. نبودیم و نیستیم. همواره جدا مانده، همواره بیگانه.» این همان تصویری اسـت که میلر با آگوست شـخصیت داسـتان «لبخند پای نردبان» به ما نشان می‌دهد: یک دلقک سـیرک با چهره هرروزه زندگی، با دو دهان. «می‌خواستم قهرمان داستانم، آگوست، مثل نور از صحنه خارج شـود، اما نه با مرگ. می‌خواسـتم مرگ او روشـنی‌بخش راه باشد. آغاز باشد نه پایان. آغاز زندگی زمانی است که آگوست خودش می‌شود، نه فقط آگوست، بلکه همه انسان‌ها.»

ترجمه: حسن کامشاد

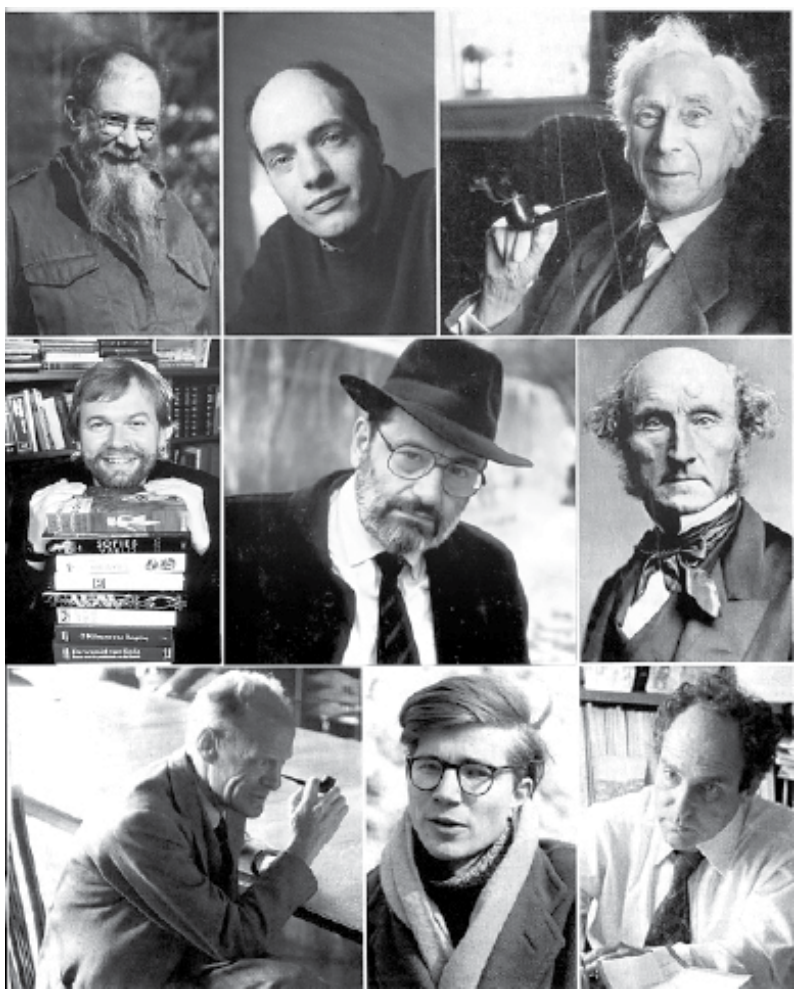

نوشته‌ای از جاناتان داربی‌شر[1] درباره کتاب و فرهنگ فراگیر

بازگشت به شگفتی

سال‌های متمادی، فیلسوفان بی‌شماری فقط با خود سـخن می‌گفتند ولی اینک آثاری اصیل و دست‌یافتنی برای خوانندگان بیشـتری می‌نویسـند. کتاب‌فروشـی زنجیره‌ای «واتر استون» در ۱۹۹۷ از مشتریانش خواست به «صد کتاب برتر قرن [بیستم]» رای دهند. بیش از ۲۵هزار نفر در رای‌گیری شـرکت کردند و برنـده «ارباب حلقه‌ها» نوشـته «ج.آر.آر.تولکین»[2] شـد. در ردیف چهل‌ویکم این فهرسـت بین «واتر شیپ‌دان»[3] و «نام گل سرخ»، داستان پرهیجان «اومبرتوا کو» در قرون وسطای اروپا، کتاب «دنیای سـوفی» نویسنده نروژی «یوسـتین گاردر» قرار داشت که تاریخ فلسفه غرب را از پیش از «سقراط» تا «ژان پل سارتر» در قالب یک رمان بازگو می‌کرد.

دنیای سوفی موفقیتی حیرت‌انگیز بود. پس از انتشار آن در نروژ در ۱۹۹۱، به ۵۳ زبان ترجمه شـد و در بیش از ۳۰میلیون نسخه به فروش رفت و نیز فیلم سینمایی از رویش ساختند و به بازی کامپیوتری تبدیلش کردند[4] از آن پس، علاقه مردم به فلسـفه همه‌فهم بی‌اندازه فزونی یافته اسـت و هیچ نشـانی از کاهش این روند به چشم نمی‌خورد. مبادی معمولا برهانی‌تر فلسـفه و نوشته‌های جسـتاری این مبحث هم خواستار زیاد دارد: برای نمونه: دلگرمی‌هـای فلسـفه (۲۰۰۰) کتـاب پرفـروش «آلن دباتون»(۵) که فلسفه «اپیکوروس» را روزآمد کرده است.

گاردر و دباتـون هیچ‌کـدام مقام دانشـگاهی ندارند، ولی دانشگاهیان هم می‌توانند فلاسفه مردم‌پسند شوند. شـماری از فیلسـوفان نامدار حرفه‌ای در دهه گذشـته آثاری بدیع ولی دست‌یافتنی نوشته‌اند که خوانندگانی را در ورای کلاس درس تحت‌تاثیـر قرار داده اسـت. با این حال سوءظن همکاران دانشگاهی‌شان را نیز دامن زده‌اند، اینها نمی‌توانند بفهمند مخاطب قرار دادن دیگران، افراد برون از حلقه همکاران، چه لزومی دارد. واکنش حرفه‌ای ما به کار آماتورهایی مانند «دباتون» نیز غالبا خصمانه بوده است. «ادوارد اسکیدسکی»[6] در نقد خود بر «دلگرمی‌های فلسفه» در مجله «نیواستیتزمن» (مارس ۲۰۰۰) نویسنده را متهم می‌کند گونه‌ای اندیشـه «انحطاط» فلسفه را رواج می‌دهد که «فقط می‌تواند خوانندگان را از ماهیت راستین این رشـته منحرف سازد.» می‌نویسـد دباتون برخوردش بـا نظریه‌های فلسـفی به نحوی اسـت که گویـی آنها را «مرهم»ی بیـش نمی‌پندارد که «ما برای تسـکین دادن بیماری‌های جورواجورمان به کار می‌بریم.» این فلسـفه نه بـه معنای پرس‌وجوی زندگی نیک بلکـه نوعی خودیاری است. دباتون نیز در گفت‌وگو با روزنامه ایندیپندنت این‌گونه عکس‌العمل‌های انتقادی را «افاده‌فروشـی» خواند و یادآور شد که «در طول ۱۵۰ سال گذشته، فیلسوف یعنی کسی که در استخدام دانشگاهی است».

حرفه‌گـری و محدودکـردن فلسـفه بـه تخصصی دانشـگاهی بـه دور از علایـق و دل‌نگرانی‌هـای افـراد تحصیلکرده، متاخرتر از مدعای دباتون اسـت. ۱۵۰سال پیش، اندیشـمندان و روشنفکرانی چون «جان استوارت میل» و «لسـلی اسـتیون»(۷) درباره مطالب فلسـفی می‌نوشـتند ولی نه برای نشریه‌های فرهیخته بلکه برای جراید معمولی مانند «فـورت نایتلی ریویو» و «ادینبارو ریویو» و اینها نوشته‌های مدرسی برای همکاران حرفه‌ای نبود، بلکه – به عبارت «اسـتفن کالینـی»(۸) - «درس اخلاق همگانی»، خطاب به همه شهروندان بود.

تردیدهای تاریخ‌گـذاری به کنار، نکته کلی دباتون به قوت خود باقی است: نه نگرانی حرفه‌ای همه‌پسندکردن فلسـفه تازگی دارد و نه اشـتهای خوانندگان عادی برای تغذیه فلسـفی. در حقیقت، ایـن دو امر تنگاتنگ به هم پیوسته‌اند، چون فلسفه به زبان ساده معمولا خلأیی را در فرهنگ پرکرده است که از حرفه‌گری و تخصص دانشگاهی برجای مانده. در اواخر دهه ۱۹۵۰، «آیریس مرداک» که آن موقع هنوز اسـتاد فلسفه در آکسفورد بود، از کیفیت فکری گفتمان عمومی در بریتانیا شکوه کرد. نوشت: هرچه فلسفه «بیشتر و بیشتر موضوع کارشناسان بسیار ورزیده می‌شـود، از نظریه‌های ابهام‌آمیز اما عموما قابل فهم که می‌پرورانید و می‌پروراند، جدا می‌افتد و دلسرد می‌شود.»

به هر رو، آنچه جایگزین فلسفه دانشگاهی شد هم غالبا به همان اندازه ناآموزنده بود. در ۱۹۵۷ یک سـال پیش از آنکه «مرداک» بیماری را تشخیص دهد، مشهورترین فیلسوف در بریتانیا «برتراند راسـل» ۸۵ ساله نبود، که آوازه‌اش در این هنگام بیشـتر برای فعالیت‌های سیاسی (گاه عجیب خیال‌پردازانه) بود، «ای.جی.ایر»(۹)، اسـتاد فلسـفه در یونیورسیتی کالج لندن هم نبود که علاوه بر آثـارش مرتب برای روزنامه‌ها چیز می‌نوشـت و یکی از ستارگان برنامه رادیویی تکیه‌گاه مغزی بی‌بی‌سی بود.

نویسنده پرفروش‌ترین اثر فلسفی دهه ۱۹۵۰ جوانی بود به نام «کالین ویلسن»(۱۰) که کتاب اول او، «بیگانه»، آمیزه کمابیش آشـفته‌ای از اگزیستانسیالیزم تکراری و عرفان دسـت دوم، در روز انتشار در مه ۱۹۵۶ پنج هزار نسخه به فروش رفت که تقصیر را باید انداخت به گردن حمایت «ادیث سـیتول»(۱۱) و «سیریل کانلی»(۱۲) و شرح حال بسـیار بی‌تابانه‌ای در روزنامه «یونینگ نیوز» لندن که می‌گفت ویلسن چگونه از شهر لستر به پایتخت آمد، شـب‌ها در پارک «همپستدهیث»(۱۳) زیر آسمان خوابیـد و پس‌انداز کرد. به هر حال آوازه ویلسـن دیری نپاییـد. در ۱۹۵۷ که کتاب دومـن، «دین و متمردان»، درآمـد هوادارانش او را ترک گفته بودند، به تمسـخر او را «تامی اسـتیل(۱۴)» فلسـفی خواندند و مجله لندن مقاله‌ای نوشت که «فعالیت‌های او هر روز ناراحت‌کننده‌تر می‌شود»، از جمله برخوردش با پدر دوست دخترش که شلاق به دست به در خانه او رفت.

چرا کتابی آشـکارا بسـیار بد چـون بیگانه، چنین جوش و خروشـی برانگیخت؟ دلیلـش را باید در حال و هوای فلسـفه دانشگاهی آن زمان جست که زیر سیطره فیلسـوفان طرفدار، به اصطلاح، زبان ساده، مانند «جی. ال.آستین»(۱۵) و «گیلبرت رایل»،(۱۶) قرار داشت. کار اینان بیشتر رمزوراز و خودستایی بود و به تاریخ و گذشته فلسفه چندان ارتباط نداشت.

اینها فلسفه را نه جست‌وجوی ماهیت حقیقت، بلکه بررسـی طرز فکر ما درباره چیزها می‌دانسـتند و از آنجا که رهیافت ما به شـیوه اندیشـیدن‌مان تنها از راه زبان است، فلسفه نوعی تحلیل زبانی شد. از دید آستین فلسفه «خودآگاهی از نحوه کاربرد واژه‌هاست.»

ایـن نوع فلسـفیدن را «الن بنـت»(۱۷) و «جاناتان میلر»(۱۸) در پرده‌ای از نمایش آن «سوی حاشیه»(۱۹) اول بار در ۱۹۶۱ به ریشـخند گرفتند. اینها در نقش دو فیلسـوف پس از لحظه‌ای درنگ که آیا یکی از آنها واژه بلـی را در «مفهوم مثبت» به کار برد، نتیجه گرفتند که پرسش‌های فلاسفه بزرگ قدیم در باب حیات و ممات در کارکرد فلسفه جدی همه «کاملا بی‌ربط» است.

همین نمایشـنامه کوتـاه موفق نشـان می‌دهد که فیلسوفان انگلیسـی در اواخر دهه ۱۹۵۰ چگونه لحنی داشـتند. عنوان آن «لغات... و اشـیا» بـود که کنایه‌ای است به کتاب «ارنسـت گلنر»(۲۰) به همین نام که به فلسـفه‌پردازی به زبان عادی حملـه می‌کند. «گیلبرت رایـل»، سـردبیر «مایند»(۲۱)، از نقد ایـن کتاب در نشریه‌اش خودداری ورزید و راسل که از رایل متنفر بود، در دفاع از گلنر نامه‌ای به روزنامه تایمز نوشت. نزاعی که از آن پس درگرفت صفحات نامه‌های آن روزنامه را در دو ماه آخر سال ۱۹۵۹ پر کرده بود.

به باور گلنر، فیلسـوفان زبان‌گرا که مسـایل فلسفی را آشفتگی زبانی می‌شـمرند و برای حل آنها درمان‌های روشنفکری می‌دهند به حرفه خود خیانت می‌کنند و سطح موضوع را پایین می‌آورند. یونانیان باستان می‌گفتند فلسفه با اعجاب و شـگفتی آغاز می‌شود، اما این برداشت جدید «شگفتی را می‌کشد». از دیدگاه گلنر این طرز فکر تبعاتی برای نقش فلاسـفه در اجتماع نیز دارد. اگر کار فیلسوف صرفا سلبی یعنی رفع سوءتفاهم باشد دیگر قادر نیست به «رهنمایی» پردازد. فلسفه زبانی به طور کلی از «مسوولیت و قدرت» که فیلسوفان گذشته پذیرفتند، بیزار است.

خوشـبختانه، وضعیت در این کشور [بریتانیا] امروزه بسیار سالم‌تر از ۵۰سال پیش است. بخش‌هایی از موضوع که کارشناسان زبانی عادی توجهی بدان نداشتند - به‌ویژه فلسفه اخلاقی و سیاسی و مابعدطبیعی- از چندی پیش رو به شکفتگی نهاده اسـت. ناگفته نماند که این تا حد زیادی مدیون نفوذ فیلسـوفان آمریکایـی مانند «جان رولز»(۲۲) و «دیوید لوئیس»(۲۳) است.

علاوه بر این، شـمار فزاینده‌ای از فیلسوفان حرفه‌ای دریافته‌انـد کـه موشـکافی و قابلیت فهم لازم نیسـت متناقض همدیگر باشند- نگاه کنید به نوشته‌های «مارک رولندز»(۲۴) درباره فلسفه ذهن و حقوق حیوانات یا هر یک از کتاب‌های «سایمون بلکبرن»(۲۵)، استاد فلسفه در دانشگاه کمبریج. و در سال ۲۰۰۹، دانشگاه واریک، «آنجلا هایز»(۲۶) را نخستین وابسته «تفاهم عمومی از فلسفه» در کشور کرد، که نشان می‌دهد فلاسفه سرانجام وظایف خود را در قبال فرهنگ فراگیر به جد گرفته‌اند.

پانوشت‌ها:

۱- Jonathan Derbyshire، سردبیر فرهنگی مجله نیواستیتزمن

۲. J.R.R. Tolkien, Lord of the Rings

۳- Watership Down [نـام تپـه‌ای در همشـایر انگلستان]

۴- در ایران هم تاکنون سـه ترجمه از این کتاب منتشر شده است:

۱- دنیای سوفی، ترجمه کوروش صفوی، نشر پژوهش‌های فرهنگی (۱۳۷۴).

۲- دنیای سوفی، ترجمه حسن کامشاد، انتشارات نیلوفر (۱۳۷۴).

۳- دنیای سوفی، ترجمه مهرداد بازیاری، انتشارات هرمس (۱۳۸۷).

۵- Alain de Botton

۶- Edward Skidel sky

۷- Leslie Stephen، فیلسـوف و ادیب انگلیسی، پدر ویرجینیاوولف.

۸- Stefan Collini، استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه کمبریج.

۹- A.J. Ayer

۱۰- Colin Wilson, The outsider

۱۱- Edith Sitwall، شاعر و منتقد انگلیسی.

۱۲- Cyril Connolly، روشـنفکر و منتقـد ادبـی، انگلیسی

۱۳- Hampstead Heath

۱۴- Tommy Steele، خواننـده «راک» و نمایشـگر انگلیسی

۱۵- J.L.Austin، فیلسوف زبانی، انگلیسی.

۱۶- Gilbert Ryle، فیلسوف انگلیسی هوادار زبان ساده در فلسفه.

۱۷- Alan Bennett، نمایشنامه‌نویس و بازیگر صحنه، انگلیسی

۱۸- Jonathan Miller، کارگـردان تئاتـر و اپـرا، نویسنده، پزشک و شخصیت تلویزیونی، انگلیسی.

۱۹- Beyond the fringe.

۲۰- Ernest Gellner.

۲۱- Mind

۲۲- John Rowls

۲۳- David Lewis

۲۴- Mark Rowlands، نویسـنده و استاد فلسفه در دانشگاه‌میامی.

۲۵- Simon Blackburn.

۲۶- Angela Hobbs.

شیاطین بروید

«ساشـا بارون کوهن»، کمدین انگلیسی، سال آینده در فیلمی کم و بیش بر گرفته از رمان رمانتیکی نوشـته «صدام حسین»، «زبیبه و سـلطان»، در نقش دیکتاتور ظاهر می‌شـود. موضوع کتاب، داستان پرشور فرمانروایی است از عراق در قرون وسطا و یک دختر روستایی زیبا، که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد. (معروف است که صدام نوشتن چهارمین و آخرین رمان خود را، به نام «شیاطین بروید»، یـک روز پیش از حمله آمریکا به عراق به پایان رسـاند). معمـولا به نظر نمی‌آید که سـران دول فرصت یا رغبت نوشتن رمان یا البته سرودن شعر، داشته باشند. با این همه، همین چند هفته پیش، «شـیخ محمدبن‌رشید»، حاکم دوبی، دومین مجموعه شعر خود را با عنوان ۴۰ سروده از بیابان، درباره عاشقان، اسبان و فارغ‌التحصیل‌شدن پسرانش از دانشگاه «سند هرست» انگلستان، منتشر کرد. از اینها که بگذریم، کدام رییس دیگر می‌شناسید که به داستان‌نویسی یا شعرسرایی رو کرده باشد؟

خلاقیت هنر «معمر»

قذافی، رهبر لیبی، در دهه ۱۹۹۰ شماری داستان‌کوتاه با عناوینی چون «مرگ» و «فرار به جهنم» نوشـت. سفیر پیشـین فرانسـه در لیبی اینها را انتشـار داد. در داسـتان «خودکشی یک فضانورد» قذافی می‌پرسد مرگ مذکر است یا مونث.

شاعری «استالین»

«یوسیف ویساریونوویچ» پیش از آنکه استالین شود، شعر شبانی گرجی می‌سرود برای نمونه؛ «غنچه گلگون شکفته اسـت، به بنفش نیلی کم‌رنگ می‌گراید، و سوسـن دره زیر نسیم ملایم بر سر علفزار خمیده است». در ۱۹۰۷، دستبرد چندین میلیون «روبـل» از یک بانک، دیکتاتور آینده را در میان همقطارانش به شهرت رساند و هواخواهانی پیدا کرد. یکی از کارمندان بانک، که شیفته شعرهای استالین بود، در این سرقت بزرگ به او یاری رساند.

شاهکارهای «مائو»

«مائوتسه تونگ» هم–پیش و پس از صدارت چین–شعر می‌سرود. مضمون شعرهای او از شکوفه آلو و غارهای پریان گرفته تا تسخیر «تانکن» به دست ارتش انقلابی بود. در نوروز سال ۱۹۷۶ مژده داده شد که فردفرد چینی‌ها به دو سروده جدید صدر مائو گوش داده‌اند.

پرفروش‌ترین اثر «موسولینی»

«بنیتو موسـولینی» پیش از آنکه پیشـوای ایتالیا شود رمان رمانتیک شومی به نام «معشوقه کاردینال» نوشت که در ۱۹۱۰ در روزنامه‌ای به صورت پاورقی منتشـر شد. یک تکه آن به ویژه گویای سرنوشت خود نویسنده است: «هنگام درد و رنج، هنگام لگدمال شدن، میخ‌کوب، بشکسته در زیر ضربه‌های توده‌ها، باید التماس کمک و مدد نزد چشم‌هایی کرد که اینک مرا چنین تحقیرآمیز می‌نگرند.»

متون آزمون‌های «نیازاف»

بزرگ‌ترین نمونه خودشـیفتگی ادبی شاید بنای یادبود «عشـق آباد» اسـت که به افتخار «رخ‌نما» سـاخته شـد. «رخ‌نما» کتابی اسـت حاوی فلسفه، شعر و داستان، نوشته «صفر مراد نیازاف» رییس‌جمهور مادام‌العمر ترکمنستان، تا ۲۰۰۶ که مرد. نیازاف ادعا کرد هر کسی که کتابش را سه بار بخواند خود به خود به بهشت می‌رود و پرسش‌هایی از کتاب را در آزمایش رانندگی ترکمنستان گنجاند. نیازاف در اواخر عمر، کتاب «رخ‌نما» را با یک ماهواره روسی به فضا فرستاد تا ساکنان سایر کرات بخوانند و معرفت‌شان بیشتر شود؛ البته به شرط آن که بلد باشند ترکمنی بخوانند.

مجسمه‌های بازیگوش «کالدر»

ایثـار ابومحبوب: در باغ مجسمه موزه هنرهای معاصر در کنـار آفریده‌هایی از مارینومارینـی، پرویز تناولی، رنه مارگریت، هنری مور، آلبرتو جاکومتی، ماکس بل، ادوارد چیلیدا و نوریوکی خاراگوچی، «گلابی خاردار» هم سـرپا ایستاده است: فرمی متشکل از دو ورق فلزی متقاطع که روی خطوط منحنی برش خورده است. همچنین اگر در تمام سال‌های گذشته به داخل موزه هنرهای معاصر قدم گذاشته باشید، مجسمه متحرک آویخته‌ای را دیده‌اید که ماهی نارنجی نام دارد. هر دو این مجسـمه‌ها آفریده‌هایی از السـکاندر کالدر هسـتند کـه یکی از برجسـته‌ترین مجسمه‌سازهای تجددگرای آمریکایی است.

کالدر نخسـت کار خود را با سـاختن مجسمه‌هایی از مفتول فلزی درهم پیچیده آغاز کـرد. اما به زودی راه‌های ابتکارآمیزتـری را در پیش گرفت و عناصر تحرک، تعادل و رنگ را همچون موتیف‌های سـبکی شخصی به کار گرفت. مجسـمه‌های متحـرک او، که خود یک مهنـدس بود، بر اثـر باد حرکت می‌کنند و برای او شـهرت جهانی به همراه داشـته‌اند. الکسـاندر «سـندی» کالدر مجسمه‌ساز فرزند الکسـاندر اسـترلینگ کالـدر مجسمه‌ساز و نوه الکساندر میلن کالدر مجسمه‌سـاز بود. مادرش نیز نانت لدرر، یـک چهره‌پرداز حرفـه‌ای بـود. امـا در کارهای کالـدر هیچ ردپایی از سـبک و روش آثـار پدر و پدربزرگش که مجسمه‌سازان آکادمیک بودند به چشم نمی‌خورد. از همان ابتدا، شوخ‌طبعی و بازیگوشی‌های کودکانه در تلاش‌های او خودنمایی می‌کردند. می‌توان ردپای این شوخ‌طبعی را در مجموعه پرتره‌های مفتولی او و نیز در مجموعه سیرک او که با مفتول، پارچه، چرم و چوب ساخته شده اسـت، دید. چه‌بسا بتوان گفت ساختن مجسمه‌های متحـرک هـم حاصـل نوعی بازیگوشی در هنر مجسمه‌سازی اسـت که تـا آن زمـان گمان می‌رفـت موظف اسـت چیزی ثابت و استوار و محکم خلق کند. کالدر با طرح این پرسـش ساده که «چرا هنر باید ثابت و ایسـتا باشد؟» چنین تصمیم گرفت که «گام بعدی طرح مجسمه‌ای در حال حرکت است.»

الکساندرکالدر
جکوب بال–تشووآ
ترجمه: خاطره درودی‌مقدم
ناشر: کتاب آبان
چاپ اول: ۱۳۹۰

آنچه کالدر می‌سـازد ترکیبی زیبا و انتزاعی از تعادل و رنگ اسـت که سـاده‌ترین قوانین مکانیک آن را به شکلی که کالدر می‌خواسته نگه داشته است. او حرکت و باد را هم به مواد هنری مجسمه‌سازی تبدیل کرد. کتاب «الکساندر کالدر» به کوشـش و قلم جکوب بال تشـووآ زندگی، روند آثار، دسته‌بندی دوره‌های کاری و تحلیل آثار الکساندر کالدر را دربـر دارد. این تک‌نگاری کـه خاطره درودی‌مقدم آن را ترجمه و انتشارات آبان آن را زیرمجموعه کتاب‌های مبانی نظری هنر منتشر کرده است، شمایلی کلی و شناخت جامع اولی را از الکساندر کالدر، هنرمند نامی قرن بیستم، در اختیار مخاطب قرار می‌دهد. این کتاب حاوی تصاویر متعددی از آثار متفاوت کالدر به همراه شناسنامه آثار است.

عطف کتاب

تازه‌های نشر «افراز»

اولین نمایشنامه فوگارد

ارباب هارولد و پسرها
آئول فوگارد
ترجمه: داود زینلو
چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

■ ایـن نخسـتین نمایشـنامه او بود که در خـارج از آفریقای‌جنوبـی روی صحنه رفت. مـکان نمایش، یک چایخانه- رستوران بود که در آن غذای سبک سرو می‌شد و در فضایی رخ می‌داد شبیه چایخانه‌ای که در واقع مادر فوگارد وقتی او بچه بود، در پورت الیزابت اداره می‌کرد. این نمایشنامه در ۱۹۸۲ نامزد جایزه تونی و سال بعد برنده جایزه بهترین نمایشنامه حلقه منتقدان تئاتر لندن شد.

مردانی در آستانه مرگ

مگنولیا(فیلمنامه)
پل توماس اندرسون
ترجمه: آراز بارسقیان
چاپ اول: ۱۳۹۱

■ بیسـت‌وچهار سـاعت در لس‌آنجلـس باران شـدیدی می‌بارد. دو داسـتان مـوازی و متقاطع، زندگی مردانی را به‌تصویر می‌کشـد که در آستانه مرگ‌اند: هر دو از سوی فرزندان‌شان طرد شده‌اند، هر دو می‌خواهند با فرزندان‌شـان تماس بگیرند و فرزندان هیچ‌کدام کاری به کار پدران‌شان ندارند.

نمایشنامه‌ای از جهان عرب

سرنوشت‌سوسک
توفیق حکیم
ترجمه: عظیم طهماسبی
علیرضا اسدی
چاپ اول: ۱۳۹۱

■ توفیق حکیم را پدر نمایشنامه‌نویسی مصر می‌نامند. این نمایشنامه‌نویس، داستان‌نویس و محقق برجسته عرب در اسکندریه مصر به دنیا آمد. او پس از بازگشت از فرانسه گاهی به اقتباس از آثار کلاسیک اروپا پرداخت و گاهی تاریخ و فرهنگ مصر را مورد توجه خود قرار داد.

درباره دراماتورژی

دراماتورژی و اجرا
کتی ترنر، سین برنت
ترجمه: محمدجعفر یوسفیان ، پرستو محبی
چاپ اول: ۱۳۹۰

■ دراماتورژی امروزه یک بینارشـته تئاتری اسـت؛ از یک‌سـو مهارت‌هـای نمایشنامه‌نویسـی و تحلیل‌های دراماتیک را مدنظر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، ضرایب اجرایـی و الگوهـای کارگردانی پروژه را در مناسـبت با ضرورت‌های تولیدی و اقتصادی نهاد خصوصی یا دولتی تئاتر بررسی می‌کند.

کمدی – رمانتیک به سبک رول

خانه پاکیزه
سارا رول
ترجمه: مازیار معاونی
چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

■ سـارا رول، نمایشـنامه‌نویس آمریکایی، در سال ۱۹۴۷ در ایلینویز به‌دنیا آمد. او با نمایشنامه خانه پاکیزه به شهرت رسید. این نمایشنامه کمدی-رمانتیک نامزد نهایی پولیتزر سال ۲۰۰۵ شد و توانست جایزه سوزان اسمیت بلکبرن را از آن خود کند که هر سال به بهترین نمایشنامه زنان نویسنده انگلیسی‌زبان اهدا می‌شود.

اسب سپید

لیلیا
مرتضی فخری
چاپ اول: بهار ۱۳۹۱

■ بخشـی از متن رمان: ... پس کی می‌آید آن اسـب سـپید، با آن سـوار سـپیدپوش بخت‌بلندی که بخت دوشـیزگان به‌حسـرت‌دچارِ این آب‌وخاک را به وجدی باستانی دچار کند؟ ... بهتر است صبر کنی لیلیا... و شما که صبر کردن، انارانار نفس‌هایی است که بر گونه‌هایتان می‌غلتد... مـن... مطمئنم که سـرانجام... آن پای‌کوب سم‌سپید شیهه آسمانی، به‌سراغ شما هم خواهد آمد...